

نگاه فلسفی به عدالت اجتماعی

(در روزگار بهرام‌گور)

دادگری در داستان بهرام‌گور بر اساس گزارش فردوسی در شاهنامه از سه مرحله عبور می‌کند:

۱) مواجه شدن بهرام با طبقات مختلف اجتماعی که نمایی جذاب از نحوه‌ی معیشت دارا و ندار بدست می‌دهد (ن.ک. مقاله‌ی دارا و ندار در قلمرو بهرام‌گور از همین نویسنده)

۲) راه حل عملی برای کاستن از درد و رنج شهروندان و تحقق دادگری با اهدای کمک‌های حکومتی به طبقات آسیب‌دیده. (ن.ک. مقاله‌ی ارزانیان از همین نویسنده)

۳) تحلیل عقلانی و تطبیقی بحث عدالت در قیاس با نگاه افلاطون.

این نوشته به سومین و آخرین مرحله از ترتیب سه‌گانه‌ی بالا معطوف است.

رسول قیصر

بهرام‌گور پیروزمندانه از سرکوب سلطه‌جویی خاقان بازگشته و ثروتی هنگفت را به‌خانه آورده‌است. همین‌که کارها آرامش می‌گیرد و در آخرین اقدام «نرسی» (برادر شاه) به پاداش خدمات شایان خویش حکومت خراسان را می‌گیرد. به شاه خبر می‌دهند که رسول قیصر مدت‌ها منتظر شرفیاب‌ی است و تا کنون امکانش فراهم نبوده‌است. این فرستاده که پیرمردی دانا و چرب‌گفتار توصیف شده هفت پرسش را در محضر شاه از موبد موبدان می‌پرسد.

پیش از طرح پرسش‌ها:

لب شاه از آواز پرسنده مرد
که تا چیست این در نهان هفت چیز
که رومی بپرسید خواهدش نیز؟
دلیلی شکفت‌زدگی بهرام این است که اولاً آن مرد رومی‌ست و از معدن خرد و مهد فلسفه می‌آید، دوم این‌که پیر و فاضل است و به تعبیر موبد معلمانی از جنس افلاطون داشته‌است:

کسی کش فلاطون بدست اوستاد
خردمند و با دانش و با نژاد
شاه از خود می‌پرسد چنین کسی چه مجهولی را می‌خواهد معلوم کند و این پرسشگری‌ها بخاطر چیست؟ سرانجام پرسش‌ها طرح می‌شود که آشکارا رنگ فلسفه به‌خود دارد:

در چهار پرسش نخست می‌پرسد: «مکان یعنی چه، آیا مکان زیر و زبر و بیرون و اندرون دارد؟»
در دو پرسش دیگر می‌پرسد: «زمان چیست؟ ابد و ازل چه معنایی دارد به تعبیر شاهنامه همان بی‌کرانه چه و دیر چیست؟»
در پرسش پایانی می‌پرسد:

چه چیز آن‌که نامش فراوان بود
مر او را به هر جای فرمان بود؟
این پرسش آخر اگرچه بیشتر به چیستان می‌ماند و انگار گوینده خود پاسخ آن را می‌داند اما حاوی نکته‌ی مهمی‌ست؛ براساس باور به قدرت مطلق که «مر او را به هر جای فرمان بود» علی‌القاعده باید با یکنام و فقط یکنام مواجه باشیم در حالی که در این پرسش از فرمانروای بلامنزعی سخن می‌گوید که نام‌های فراوان دارد، به‌رحال موبد موبدان زیرکتر از فرستاده‌ی قیصر است و هم خود را روی پاسخ به پرسش آخر بیشتر از دیگر پرسش‌ها صرف می‌کند:

خرد دارد ای پیر، بسیار نام
رساند خرد پارسا را به کام
یکی «مهر» خوانند و دیگر «وفا»
خرد دور شد، درد ماند به‌جا
زبان‌آوری «راستی» خواندش
بلنداختری «زیرکی» دانش
گاهی «بردبار» و گاهی «رازدار»
که باشد سخن نزد تو استوار
پراکنده این است نام خرد

موبد پس از این حقارت آسمان را در مقابل خرد به‌تصویر می‌کشد و نکته‌ای را بازگو می‌کند که افلاطون در کتاب جمهور گفته‌است. افلاطون در جمهور سه آنالوژی یا تمثیل معروف دارد که یکی از آن‌ها به تمثیل خط منقسم یا Analogy of the divided line شناخته می‌شود در این تمثیل -که از زبان سقراط تقریر می‌شود- درک ما از جهان به دو بخش دیداری و

تحلیلی (عینی و ذهنی / visible and intelligible) تقسیم شده است و آشکارا بخش ذهنی بزرگتر از بخش عینی ترسیم می‌شود. موبد موبدان پس از توصیف فرمانروایی خرد می‌گوید:
 خرد جوید آکنده راز جهان که چشم سر ما نبیند نهان
 موبد در ادامه می‌گوید قدرت بینایی ممکن است به اندازه‌ی یک پرتاب تیر بیشتر نباشد اما قدرت تحلیل از شمار ستارگان در می‌گذرد و آسمان در مقابل خرد آدمی احساس حقارت می‌کند.
 سربلندی موبد در پاسخ‌دادن به پرسش‌ها نشانه‌ی آگاهی و چیرگی دستگاه بهرام‌گور بر فلسفه‌ی یونانی/رومی است. کسی که به تلویح و تصریح مبلغ اندیشه‌های افلاطون است از تسلط موبد نسبت به آرای دانشمندان یونان شکفت‌زده می‌شود و به شاه می‌گوید:

همان نیز دستورت از موبدان به دانش فزون است و از بخردان (یعنی هم از دانش موبدان و هم دانش‌های یونانی)
 همه فیلسوفان ورا بنده‌اند به دانایی او سراینده‌اند
 اکنون نوبت رسول قیصر است که به پرسش‌های موبد پاسخ دهد:
 زگیتی زیان‌کارتر کار چیست که بر کرده‌ی او (گیتی) بیاید گریست؟
 چه دانی تو اندر جهان سودمند که از کردنش مرد گردد بلند؟

پرسش موبد آشکارا عمل‌گرایانه و راه‌بردی‌ست؛ می‌گوید چه عملی را زمانه انجام می‌دهد که بیشترین زیان را همراه دارد و چه کاریست که انسان ممکن است بکند و بیشترین سود را داشته باشد. رسول قیصر شتابزده پاسخ می‌دهد دانایی و نادانی سود و زیان این جهانند و موبد به طعنه می‌گوید: چنین سخن گفتنی ماهی را به خشکی بردن است و نتیجه‌ای ندارد. رسول از موبد می‌خواهد خود فلسفه‌ی خویش را آشکار کند:

تو این گر دگرگونه دانی بگوی که از دانش افزون شود آبروی
 بدو گفت موبد که اندیشه کن کز اندیشه یافه نکرد سخن
 ز گیتی هرآن کو بی‌آزارتر چنان دان که مرگش زیان‌کار تر
 به مرگ بدان شاد باشی رواست چو راند بدونیک تن مرگ راست (یعنی هرکار بکنند از مرگ گریز ندارند)
 ازین سودمندی بود زان زیان خرد را میانجی کن اندر میان

پند نامه‌ی انوشیروان

با طرح گفتگوی فرستاده‌ی قیصر و موبد موبدان چارچوب بحث عدالت اجتماعی در داستان بهرام‌گور کلافه می‌شود. خواننده‌ای که پیش از این با توزیع ناعادلانه‌ی ثروت آشنا شده بود و روش‌هایی را تجربه کرده بود که فاصله‌ی فقر و غنا را کاهش می‌داد در این‌جا به فلسفه‌ی دادگری و ضرورت آن می‌رسد. بیابید تصور کنیم که مخاطب این گفتار شاه است. آنچه بهرام از این بحث در می‌یابد این است که با مرگ انسان کم‌آزار گیتی زیان می‌کند و از مرگ کسی چون یزدگرد بزه‌گر (پدر بهرام) همگان شاد می‌شوند و سود می‌برند. آنچه از دادگری بدست می‌آید فایده است، سودی که به فرد و جامعه خواهد رسید.

سند دیگری که این نگاه را تحکیم می‌کند پندنامه‌ی انوشیروان است و ابیاتی که از ترجمه‌ی این سند توسط شاعری نامعلوم و در زمانی نامعلوم اما نزدیک به دوران فردوسی به‌یادگار مانده است:

انوشیروان: کم‌آزاری و بردباری پیشه کنید
 شاعر(بدیع بلخی/ بدایعی بلخی/ شریف ، در دوره‌ی سامانیان/ غزنویان / سلجوقیان):
 چو روشن شود جانت از داد و دین کم‌آزاری و بردباری گزین
 کم‌آزار مردم بود کم‌زیان بود شادمانه به هر دو جهان
 از آزار مردم شود آبروی به زاری بمردست آزارجوی
 جهان‌دیده آزار مردم نخواست کم‌آزار باش و دو گیتی تراست

(ن.ک. مقاله‌ی سعید نفیسی مجله‌ی مهر شماره‌ی ۲ سال دوم صفحه‌ی ۱۸۰ به بعد)
 همچنین در قابوس‌نامه باب هشتم (اندر یادکردن پندهای انوشیروان عادل) می‌خوانیم:

اگر خواهی که بی‌بیم باشی ، بی‌آزار باش
 اگر خواهی که با‌آزم باشی و با‌آبروی، آزارِ کس مجوی
 چرا دشمن نخوانی کسی را که جوانمردی خویش در آزارِ مردمان داند؟
 اگر خواهی که از شمارِ دادگران باشی ، زیردستانِ خود را بطاقتِ خویش نکودار
 (قابوس‌نامه عنصرالمعالی کیکاووس بن وشمگیر ، حسین آهی ص ۳۷)

حکومتِ پاسخگو

بهرام پس از رفتن رسولِ قیصرِ دیگر از اندیشه‌ی دادگری رهانمی‌شود. شتابان اصلاحات را از ارتش و نیروهایِ خود آغاز می‌کند:

ببخشید روی زمین سربه‌سر	ابر پهلوانانِ پرخاشخز
هرآنکس که بیداد بُد دور کرد	به نادادنِ چیز و گفتارِ سرد

بهرام دانسته‌بود که عدالت یک امرِ اجتماعی‌ست و بالاترین نهادهای قدرت بیشترین سهم را در بیدادگری دارند:

به هر جای گستردنِ دستِ دیو	بریده دل از ترسِ گیهانِ خدیو
همه پاک در گردنِ پادشاست	وزو ویژه پیدا شود کز و راست

بهرام هشدار می‌دهد که انحرافِ پادشاه از عدالت امرِ غریبی نیست و هر صاحبِ قدرتی در معرضِ خودکامگی ایستاده است:

پدر گر به بیداد یازید دست	نبد پاک و دانا و یزدان‌پرست؛
مدارید کردارِ او بس شگفت	که روشن دلش زنگ آهو گرفت
ببینید تا جَم و کاووس شاه	چه کردند کز دیو جُستند راه

شاه در روز روشن خود را مسئولِ خسارتهایی می‌داند که زدها در دلِ نیمه‌شب به شهروندان وارد می‌کنند:

وگر درگذشته زشب چند پاس	بدزد ز درویش دزدی پلاس
به تاوانش دیبا فرستم ز گنج	بشویم دلِ غمگنان را ز رنج

شاه متعهد می‌شود که از جانبازانِ ارتش تیمارداری کند و دامنه‌ی دادگری را به نحوه‌ی کشتارِ حیوانات گسترش می‌دهد و اصولی را برای کاستن از خشونت نسبت به چارپایان وضع می‌کند:

مریزید هم خونِ گاوانِ ورز	که تنگیست از گاو کشتن به مرز
ز پیری مگر گاو بیکار گشت	به چشمِ خداوندِ خود خوار گشت
نباید ز بُن کشت گاو زهی	که از مرز بیرون شود فربهی

بدین ترتیب در داستان‌سرایی حکیمانه‌ی فردوسی، در یک شبِ سرد زمستانی در حالی‌که شاعر از تمام‌کردنِ هیزم بیمناک است، سرگذشت تولدِ بهرام گور شکل‌می‌گیرد و از دل ظلم سنارهای می‌درخشد که شبِ تاریکِ جهل حکومت‌گران را نسبت به سرنوشتِ مردم روشن می‌کند. بهرام بر خلافِ پدرش، درد و رنجِ طبقاتِ مختلف را از نزدیک درک می‌کند و در گسترشِ عدالت با تقدیمِ هدایای حکومتی به محرومان می‌کوشد. شاه متعهد است که اندیشه و فلسفه‌ی عدالت را مطالعه کند و بیانه‌ی سیاسی خود را برای تحقق حکومتی عادلانه صادر نماید.

همه نامدارانِ چو گفتارِ شاه	شنیدند و کردند نیکی نگاه
همه دیده کردند پیشش پرآب	از آن شاه پُردانش زودیاب
خروشان برو آفرین خواندند	ورا پادشاهِ زمین خواندند